گزارش زنان

تورقی در جوایز ادبی و حضور زنان - ۴

زن، تنهایی و سه راه عاطفی

حسین فدوی

از همان اول قرار گذاشتیم مسابقاتی را که در این ستون معرفی می کنیم تا رسیدن به نتیجه نهایی پیگیری کنیم. مسابقه گلشیری به نتیجه رسید. از بین ۴ برنده این مسابقه جایزه بهترین رمان اول سهم یک نویسنده زن شد. روح انگیز شریفیان با «چه کسی باور می کند رستم» انق. شنبه آینده در همین ستون می توانید بررسی این رمان را بخوانید.

گرما در سال صفر- شهر نوش پارسی پور

او متولد بهمن ماه ۱۳۲۴ است. رمان «سگ و زمستان بلند» و دومجموعه داستان «آویزه های بلور» و «تجربه های آزاد» را پیش از انقلاب به چاپ رسانده است. داستانهای «زنان بدون مردان» ، «ماجراهای ساده و کوچک روح درخت» را در دهه پنجاه نوشت ولی اولی را در سال ۱۳۶۸ در ایران و دومی را بیست سال پس از نگارش در سال ۱۳۷۸ در سوئد و توسط نشر باران چاپ کرد.

شناخته شده ترین رمان پارسی پور «طوبا و معنای شب» است که دوسال پس از نگارش در سال ۱۳۶۸ چاپ شد.

این مجموعه در سال ۸۲ توسط نشر «شیرین» ناشر انحصاری این نویسنده با پانزده داستان کوتاه و با تیراژ هزار و یکصدنسخه و در ۱۵۸ صفحه منتشر شده است.

گرما در سال صفر که عنوان کتاب برگرفته از نام همین داستان است و در آغاز مجموعه تیر آمده است، همانند غالب داستانهای این مجموعه از آدمهای خسته، بی حوصله و تنهایی سخن می گوید که در روزمرگی های روزمره زندگی به سکون و انفعال رسیده اند. به طور مثال راوی این داستان با وجود جوان بودنش مثل مرغ لندوک توی خودش کز می کند و دیگر احساس جوانی نمی کند و دچار پیری شده است و از بی حوصله گی به مردها می اندیشد؛ به آنها نگاه می کند اما آنها هم میلی ندارند.

این داستان که به لحاظ ساخت یکی از قویترین های این مجموعه محسوب می شود و گذشته از نگاهی روانشناختی، رویکردی اجتماعی تیر ما جزو دارد، خواننده را برای داستانهای بعدی که فضایی مشابه دارند، آماده می سازد.

«گرما در سال صفر» مجموعه داستانی است متفاوت که اکثر داستانهای آن به گونه ای پیش می رود که انگار محور واحد و هیچ موضوع ثابتی ندارند و می خواهند بی معنایی را بسازند. انسانهایی که بی هدف به گفت وگو می نشینند و به موضوعات بی ربط می پردازند، مثل داستان «سارا» یا داستان «آقایان» .

مثلاً در داستان سارا خواننده نمی داند و نمی فهمد که محور گفت وگوی شخصیت ها از چیست و برای چیست. اوتنها آدمها را می بیند که در مورد همه چیز مثل کرم، گیلاس، زنان موشکی و موسرخ، دختر ۹ ساله و درنهایت خود سارا حرف می زنند، بی اینکه نتیجه بشود گرفت این گفت وگوها پایان می یابد. نصیحتها پایان داستان وهمی بودن یکی از شاخصهای مهم و پررنگ این مجموعه است. اکثر آدمها دچار توهم اند وهم آنهاست که قصه را پیش می برد و داستان را می سازد. مثل داستان «بهار آبی کاتماندو» که داستان زن تنهایی است که سالها مرده ای را با خود نگه می داری یا داستان «آویزه های بلور» ، «یک جای خوب» و یا «کشتار گوسفندها»

بی اتفاقی، فضای تیره و تار، انسانهای خسته و بی حوصله، بی معنایی و بی هدفی، موضوعات و فضای غالب براین مجموعه است. فضایی که باعث ملال و خستگی خواننده نیز می شود.

آسمان خالی نیست - شیوا ارسطویی

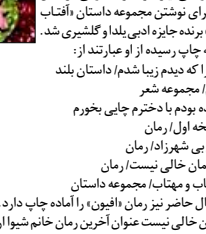

شیوا ارسطویی متولد ۱۳۴۵ تهران است که تاکنون چندین مجموعه داستان، رمان و داستان بلند به چاپ رسانده است.

فعالیت های ادبی او تنها به نوشتن ختم نمی شود و درحال حاضر کلاس داستان نویسی نیز دارد. ارسطویی در سال ۱۳۸۲ برای نوشتن مجموعه داستان «آفتاب ومهتاب» برنده جایزه ادبی یلدا و گلشیری شد.

آثار به چاپ رسیده از او عبارتند از:

۱ او را که دیدم زیبا شدم/ داستان بلند

۲ گم/ مجموعه شعر

۳ آمده بودم با دخترم چایی بخورم

۴ نسخه اول/ رمان

۵ بی بی شهرزاد/ رمان

۶ آسمان خالی نیست/ رمان

۷ آفتاب و مهتاب/ مجموعه داستان

در حال حاضر نیز رمان «افیون» را آماده چاپ دارد.

آسمان خالی نیست عنوان آخرین رمان خانم شیوا ارسطویی است که دراوایل سال ۸۲ وارد بازار کتاب شد.

این رمان به مانند خیلی از رمانهای حال حاضر که شخصیت اصلی آن، یا نویسنده است یا می خواهد نویسنده شود، راوی ای دارد که نویسنده خانمی است مثل رمانهای دیگر خانم ارسطویی با نام شهرزاد که داستان را می سازد و روایت می کند. او که هم راوی است و هم شخصیت محوری داستان، می خواهد داستان خویش را بنویسد اما در کنار آن دچار تردید برگزیدن است، چرا که شهرزاد ما دختری است زیبارو که درگیری عاطفی با سه مرد پیداکرده است، سه مردی که هرکدام چیزی را به شهرزاد می بخشند که او نیازمند و علاقه مند به آن است. او دراین سه راهی سرگردان است.

شهرزاد برای تأمل بیشتر و دوری از این شور و حال، به همدان می رود تا داستانش را که مدتی است ذهن اش را مشغول کرده، بنویسد.

دراین داستان «ناهید» عمه زیباروی راوی شهرزاد شخصیت محوری داستان است، درست مثل خودش دراین رمان.

این داستان به لحاظ ساخت، دارای فرمی ساده و روایتی خطی است با فلش بک هایی به خاطرات گذشته که همین خاطرات قرار است موضوع و مضمون اصلی داستان را بسازند...

زبان و لحن ساده این رمان که خواندن را برای خواننده غیرحرفه ای نیز آسان می کند از شاخص های مثبت این رمان محسوب می شود.

غالب شخصیت ها در حد تیپ می مانند و این به نظر تعمدی می آید.

در پایان رویکرد نویسنده به سیاست باتوجه به حضور سه نسل دراین رمان قابل توجه است.

WWW.ghabil.com:عکسها

مروری گذرا بر پرونده داستان نویسی «زویا پیرزاد»

لبخند چاک چاک بانوی شهرنشین

رضا روستا

پیش از آغاز: پرسه زدن در متن های زویا پیرزاد و همراه شدن با روایت های داستانی که او پرداخته است، ما را با روند داستان نویسی زنی آشنا می کند که حالا آثارش جایگاه خوبی در نزد مخاطبان ادبیات داستانی این دیار پیدا کرده است. روندی که در آن پیرزاد از «مثل همه عصرها» به «عادت می کنیم» می رسد و در این راه از «طعم گس خرمالو» و «یک روز مانده به عید پاک» عبور می کند تا بر جلد اولین رمانش این جمله نقش ببندد: «چراغ ها را من خاموش می کنم.» در این فاصله اما ناشر آثار پیرزاد، ۳ مجموعه داستان او را در قالب یک کتاب با عنوان «سه کتاب» روانه بازار می کند تا مخاطبانی که از اولین رمان پیرزاد (این رمان جوایز زیادی را از آن نویسنده اش کرد) با او همراه شده اند، امکان مرور روند داستان نویسی او را راحت تر بیابند. روندی که در آن زمینه شکل گیری داستان ها همچنان ثابت است و شهر بهانه ای می شود، برای پرداختی جزئی نگر به زندگی زنان و مردانی که در جغرافیایی به نام شهر نفس می کشند و این روز مرگی و معیار حاکم بر زندگی شهرنشینان هستند.

جمع شدن ۱۵ داستان در کنار هم اولین مجموعه زویا پیرزاد را شکل می دهد، مجموعه ای که در ویرایش دوم کتاب ۲ داستان دیگر به آن اضافه می شود.

«مثل همه عصرها» در برگیرنده ۱۷ روایت پیرزاد از آدمهایی است که آنها را برای پی نهادن بنیان روایت هایش انتخاب کرده و به هر کدام در روایتی نقشی داده است تا جهان داستان های این مجموعه ساخته شود. جهانی که هرچه جلوتر می رویم، در آثار بعدی او تغییراتی قابل توجه می یابد.

اغلب داستان های این مجموعه اما بازگوکننده زندگی زنانی است که اسیر روزمرگی ها شده اند و به این وضع هم عادت کرده اند و انگار نمی خواهند (نه که نمی توانند) از این دنیا بیرون بیایند. آنها فقط گاهی بامرور خاطره ای یا دیدن شیئی از دنیای فعلی خود فاصله می گیرند و در حرکتی ذهنی به دنیای گذشته خود بازمی گردند، دنیایی که آن را پشت سرگذاشته اند و سفر ذهنی شان تنها نوستالژی روزهای رفته را بیدارمی کند.

اسیر روزمرگی بودن زنان این روایت ها، موضوعی است که دنیای جدای داستانها را به یکدیگر پیوند می دهد و پل ارتباطی خوبی می شود بین روایت های متفرقی که از آدم های مختلف ساخته وپرداخته شده اند.

این روزمرگی آنقدر غلیظ است و سایه اش برحضور آدمها در لحظه لحظه روایت ها سنگینی می کند که دیگر فرقی ندارد، شخصیت اصلی داستان زن نویسنده ای باشد که می خواهد داستان خروشی را بنویسد که در دام شکارچی افتاده و حتی دوستانش هم نمی توانند او را نجات دهند، (داستان خروش و گوجه فرنگی) یا زنی که شتاب زندگی او را از فاصله ۵ بی ۵ سالگی و پیری آنقدر سریع عبور داده که تنها در برخی از لحظات، آن هم پشت پنجره می تواند به یاد گنگ روزهایی بیفتد که در کودکی، در درگاهی پنجره می نشسته و رفت و آمد آدم ها را تماشا می کرده است (داستان درگاهی پنجره).

موقعیت ترسیم شده خروش در داستان «خروش و گوجه فرنگی» اما بی شباهت به زن راوی نیست، زنی که در دام روزمرگی ها افتاده و راهی برای نجاتش از این زندگی وجود ندارد.

در داستان های این مجموعه شیوه روایت پیرزاد قابل توجه است؛ اسلوب نوشتاری او اسلوبی زنانه است که زنانه بودنش خاصی را نیز در ادبیات داستانی ما آغازمی کند. پیرزاد با سطح روابط و زندگی ها کاردارد و تنها به ارائه نمایی از وضعیت موجود در برشی از زندگی شخصیت که امکان پرداخت داستانی دارد، بسنده می کند.

وسواس و حس زنانه از لابه لای نوشتار پیرزاد خود را به رخ می کشد، تا نوشتار او نوشتاری باشد خارج از حوزه تسلط و تسلیم شدگی به نوشتار مردانه. (که بررسی تفاوت های این دو نوع نوشتار مجال دیگری را می طلبد).

روزهای ملال آور زنان داستان های پیرزاد، دراین مجموعه برخلاف مجموعه بعدی او کوتاه و موجز روایت می شود تا آدم های داستانی های این نویسنده، تنها در لحظه ای که ملال زندگی بدجوری اسیرشان کرده، آماده شدن پذیری در دنیای داستان شوند.

فضای رئالیستی مجموعه و عناصر نشان دهنده زندگی شهری از دیگر نکات قابل توجه ممثل همه عصرها است، این فضای رئالیستی اما فقط در یک داستان «لیوان دسته دار» شکسته می شود تا مرز بین واقعیت و وهم برداشته شود و دنیایی را از لود ساخته شود که در آن زنی مرده و زنی زنده در برابر هم قرار بگیرند؛ عتیقه فروشی محل این مواجهه است و دراین مواجه است که معلوم می شود، پسرزن مرده، درجنگی (معلوم نیست چه جنگی) کشته شده و تنها تابلویی از او باقی مانده که در آن با این لیوان دسته دار شیرمی نوشد. زن زنده این لیوان را می خرد تا از این پس برای کودکش دراین لیوان، هرصبح شیر بریزد.

جدا از اینها در داستان های پیرزاد اتفاقات دیگری هم رخ می دهد، مثلاً دختران داستان های «یک زندگی»، «مگس» و «مثل بهار» زندگی مادرانشان را تکرارمی کنند و جرقه ای آنها را به دنیای گذشته باز می گرداند؛ مرور این خاطره ها با بازگشت به آغاز داستانها دایره ای را ترسیم می کند که درون آنها فقط ملال وتکرار اتفاق نکرده است.

دیدن خود در آیینه دیگری یکی دیگر از وجوه داستانهای پیرزاد دراین مجموعه است، آنجا که زنی خانه دار از پنجره آشپزخانه رفتار هرروزه زن همسایه را زیر نظر می گیرد که مثل او اسیر روزمرگی های زندگی است و هردو با هم در لحظه هایی مشترک کارهایی یکسان انجام می دهند (داستان همسایه).

دراین بین اما نکته قابل توجه، عادت کردن شخصیت ها به ملال و روزمرگی است که گریبانشان را گرفته است.

در تمام داستان های این مجموعه روزمرگی آنقدر زنان داستانها را اسیر خود ساخته که تنها در فاصله کوتاه (زمان روایت داستان که البته می تواند تکرارپذیر باشد) فرصت فکر کردن به آن را پیدا می کنند. اما آنها برای فرار از این ملال تلاش نمی کنند تا وضع به همان منوالی که هست، باقی بماند.

آدم های این داستانها اغلب از قشر متوسط جامعه شهرنشین انتخاب شده اند و فضای شهری مناسبات شهرنشینی در لحظه لحظه این داستانها مشهود است.

اما حکایت و طعم گس خرمالو دومین مجموعه داستان این نویسنده.

زندگی با طعم سکوت

۶سال که می گذرد (فاصله بین چاپ اولین و دومین مجموعه داستان پیرزاد) آدم هایی که در قصه های مجموعه اول دورنمایی از زندگی آنها نمایان شده، زندگی و لحظاتشان باتدقیق بیشتری پرداخت می شود. تأمل در زندگی آدم های داستانها اما یک وجه قضیه است و وجه دیگر نشان دادن ناراضیتی زنان از وضع موجود است مسأله ای که در مجموعه اول پیرزاد نمودی نداشته است.

در «طعم گس خرمالو» عادت به ملال شخصیت ها «مثل همه عصرها» جایش را به عدم تفاهم می دهد. تا سقف خانه ها (انگار) برداشته شود و دنیایی از ناراضیتی ها به نمایش گذاشته شود.

دراین مجموعه هم، زنان عهده دار نقش های اصلی و پیش برنده روایت در داستانها هستند، اما برخلاف مجموعه پیشین این امکان را یافته اند تا خاطراتشان را بازگویی کنند و از این راه تصویری دقیق تر از زندگی خود و آدمهای اطرافشان به دست دهند. در ۵ داستان «طعم گس خرمالو» زنان مستقل تر می شوند و حتی جدا از خانواده های خود، راه ساختن سرنوشت خویش را در پیش می گیرند.

> ✔وسواس و حس زنانه از لابه لای نوشتار پیرزاد خود را به رخ می کشد، تا نوشتار او نوشتاری باشد خارج از حوزه تسلط و تسلیم شدگی به نوشتار مردانه

زنان و مردانی که از وضع موجود (مثل همه عصرها) شکایتی ندارند، دراین مجموعه وقتی به این نتیجه می رسند که درکی ازیکدیگر ندارند، از هم جدا می شوند، تا استقلالشان را بیازمایند.

دراین مجموعه اما جزئی نگری آدم های داستان آنقدر مهارناشدنی می نماید که گاهی اطنابی بیش از حد را به داستان تحمیل می کند، تا ردپای عدم توجه به ایجاز و ساختار داستان در دومین مجموعه پیرزاد مشخص شود.

سومین مجموعه داستان این نویسنده «یک روز مانده به عید پاک» حکایتی دیگر دارد.

رنگ هایی که سبز نمی شوند

در سومین مجموعه داستان زویاپیرزاد، نقش زنها و تصمیمی که می گیرند پررنگتر می شود، زن هایی که در «مثل همه عصرها» به ملال زندگی روزمره عادت کرده بودند و در «طعم گس خرمالو» نسبت به این ملال واکنش نشان می دادند، دراین مجموعه فعال تر از داستان های قبل عمل می کنند. آنها دیگر گذشته شان را به رخ نمی کشند، تا نوشتار او نوشتاری باشد خارج از حوزه تسلط و تسلیم شدگی به نوشتار مردانه. (که بررسی تفاوت های این دو نوع نوشتار مجال دیگری را می طلبد).

روزهای ملال آور زنان داستان های پیرزاد، دراین مجموعه برخلاف مجموعه بعدی او کوتاه و موجز روایت می شود تا آدم های داستانی های این نویسنده، تنها در لحظه ای که ملال زندگی بدجوری اسیرشان کرده، آماده شدن پذیری در دنیای داستان شوند.

فضای رئالیستی مجموعه و عناصر نشان دهنده زندگی شهری از دیگر نکات قابل توجه ممثل همه عصرها است، این فضای رئالیستی اما فقط در یک داستان «لیوان دسته دار» شکسته می شود تا مرز بین واقعیت و وهم برداشته شود و دنیایی را از لود ساخته شود که در آن زنی مرده و زنی زنده در برابر هم قرار بگیرند؛ عتیقه فروشی محل این مواجهه است و دراین مواجه است که معلوم می شود، پسرزن مرده، درجنگی (معلوم نیست چه جنگی) کشته شده و تنها تابلویی از او باقی مانده که در آن با این لیوان دسته دار شیرمی نوشد. زن زنده این لیوان را می خرد تا از این پس برای کودکش دراین لیوان، هرصبح شیر بریزد.

جدا از اینها در داستان های پیرزاد اتفاقات دیگری هم رخ می دهد، مثلاً دختران داستان های «یک زندگی»، «مگس» و «مثل بهار» زندگی مادرانشان را تکرارمی کنند و جرقه ای آنها را به دنیای گذشته باز می گرداند؛ مرور این خاطره ها با بازگشت به آغاز داستانها دایره ای را ترسیم می کند که درون آنها فقط ملال وتکرار اتفاق نکرده است.

دیدن خود در آیینه دیگری یکی دیگر از وجوه داستانهای پیرزاد دراین مجموعه است، آنجا که زنی خانه دار از پنجره آشپزخانه رفتار هرروزه زن همسایه را زیر نظر می گیرد که مثل او اسیر روزمرگی های زندگی است و هردو با هم در لحظه هایی مشترک کارهایی یکسان انجام می دهند (داستان همسایه).

دراین بین اما نکته قابل توجه، عادت کردن شخصیت ها به ملال و روزمرگی است که گریبانشان را گرفته است.

در تمام داستان های این مجموعه روزمرگی آنقدر زنان داستانها را اسیر خود ساخته که تنها در فاصله کوتاه (زمان روایت داستان که البته می تواند تکرارپذیر باشد) فرصت فکر کردن به آن را پیدا می کنند. اما آنها برای فرار از این ملال تلاش نمی کنند تا وضع به همان منوالی که هست، باقی بماند.

آدم های این داستانها اغلب از قشر متوسط جامعه شهرنشین انتخاب شده اند و فضای شهری مناسبات شهرنشینی در لحظه لحظه این داستانها مشهود است.

اما حکایت و طعم گس خرمالو دومین مجموعه داستان این نویسنده.

زندگی با طعم سکوت

۶سال که می گذرد (فاصله بین چاپ اولین و دومین مجموعه داستان پیرزاد) آدم هایی که در قصه های مجموعه اول دورنمایی از زندگی آنها نمایان شده، زندگی و لحظاتشان باتدقیق بیشتری پرداخت می شود. تأمل در زندگی آدم های داستانها اما یک وجه قضیه است و وجه دیگر نشان دادن ناراضیتی زنان از وضع موجود است مسأله ای که در مجموعه اول پیرزاد نمودی نداشته است.

در «طعم گس خرمالو» عادت به ملال شخصیت ها «مثل همه عصرها» جایش را به عدم تفاهم می دهد. تا سقف خانه ها (انگار) برداشته شود و دنیایی از ناراضیتی ها به نمایش گذاشته شود.

دراین مجموعه هم، زنان عهده دار نقش های اصلی و پیش برنده روایت در داستانها هستند، اما برخلاف مجموعه پیشین این امکان را یافته اند تا خاطراتشان را بازگویی کنند و از این راه تصویری دقیق تر از زندگی خود و آدمهای اطرافشان به دست دهند. در ۵ داستان «طعم گس خرمالو» زنان مستقل تر می شوند و حتی جدا از خانواده های خود، راه ساختن سرنوشت خویش را در پیش می گیرند.

زنان و مردانی که از وضع موجود (مثل همه عصرها) شکایتی ندارند، دراین مجموعه وقتی به این نتیجه می رسند که درکی ازیکدیگر ندارند، از هم جدا می شوند، تا استقلالشان را بیازمایند.

دراین مجموعه اما جزئی نگری آدم های داستان آنقدر مهارناشدنی می نماید که گاهی اطنابی بیش از حد را به داستان تحمیل می کند، تا ردپای عدم توجه به ایجاز و ساختار داستان در دومین مجموعه پیرزاد مشخص شود.

سومین مجموعه داستان این نویسنده «یک روز مانده به عید پاک» حکایتی دیگر دارد.

رنگ هایی که سبز نمی شوند

در سومین مجموعه داستان زویاپیرزاد، نقش زنها و تصمیمی که می گیرند پررنگتر می شود، زن هایی که در «مثل همه عصرها» به ملال زندگی روزمره عادت کرده بودند و در «طعم گس خرمالو» نسبت به این ملال واکنش نشان می دادند، دراین مجموعه فعال تر از